

راز ناگشوده زندگی بتهوون

نوشته دکتر عبدالحمید حسین‌نیا

یکی از شگفتی‌های دنیای موسیقی آن است که لودویگ وان بتهوون بزرگترین آهنگساز تاریخ موسیقی جهان، ناشنوا بود و شگفت‌انگیزتر آن‌که، بسیاری از سمفونی‌های جاودانه خود را زمانی که ناشنوا بود، خلق کرد.

درباره ناشنوایی بتهوون مقاله‌ها و کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند و بررسی‌ها و پژوهش‌های زیادی هم در این باره انجام شده است. محور اصلی این بررسی‌ها و پژوهش‌ها نخست یافتن علت ناشنوایی بتهوون بوده و سپس پی بردن به این راز که به‌رغم ناشنوایی، بتهوون چگونه قادر به تصنیف آهنگ‌هایی شد که تا به امروز ماندنی برای آن‌ها نمی‌تواند یافت. با وجود این‌که پژوهشگران هر یک علت خاصی را برای ناشنوایی بتهوون ذکر کرده‌اند و کوشیده‌اند برای اثبات نظریه خود دلایل قابل قبولی هم اقامه کنند، با این وجود هنوز نمی‌توان در مورد علت واقعی کری بتهوون چنان به یقین قضاوت کرد، که جای تردید باقی نماند.

به نظر می‌رسد که بتهوون دچار کم‌شنوایی حسی عصبی پیش‌رونده بوده که تشدید یافته و به مرحله‌ای رسیده که به ناشنوایی کامل وی انجامیده است. بسیاری از موسیقیدانان بر این باورند که می‌توان پیشرفت ناشنوایی بتهوون را از طریق مقایسه آثار نخستین وی با آثار بعدی او دریافت. اما به هر حال محدودیت‌های دست و پاگیر و عمده‌ای برای پژوهش درباره علت کری بتهوون وجود دارد که مهم‌ترین آنها این است که موضوع مورد پژوهش، یعنی لودویگ وان بتهوون سال‌ها پیش، یعنی در سال ۱۸۲۷ میلادی فوت کرده است.

گزارش کالبدشکافی اسکلت بتهوون پس از

نیش قبر چندان گویا نبوده است. از این گذشته، استخوان گیجگاه بتهوون که به موزه سپرده شده بود، مفقود گردیده است. تنها مدارک قابل مطالعه و در دسترس، نامه‌هایی است که بتهوون برای دوستان خود از جمله «آمندا» Amenda و «دکتر وگلر» Wegey است. همچنین وصیت‌نامه معروف او موسوم به «هایلگنشتاد» Heiligenstait نیز از منابع قابل اتکا برای پژوهش در این باره است. سمفونی‌هایی هم که بتهوون پس از ناشنوایی تصنیف کرد، از ابزار عمده پژوهش به حساب می‌آیند.



بتهوون در سال ۱۷۷۰ به دنیا آمد و در سال ۱۸۲۷ درگذشت. هیچ‌گونه شهادتی در دست نیست که او پیش از سال ۱۷۹۶ ناشنوا

بوده است. «رومن رولان»، زندگینامه‌نویس پرآوازه فرانسوی که پس از نگارش کتاب مستند «زندگی بتهوون» دست به خلق داستان بلند ده جلدی ژان کریستف (مایه گرفته از زندگی هنری بتهوون) زد در پی‌نویس وصیت‌نامه هایلگنشتاد اشاره می‌کند که سراسر متن سمفونی ششم از آوازاها و زمزمه‌های طبیعت لبریز شده است؛ در حالی که بتهوون این سمفونی را در شرایط ناشنوایی کامل سروده است. به باور رومن رولان، بتهوون با نبوغ سرشار خویش آواهای طبیعی را در اندیشه خود

مسی‌آفرید. بتهوون در وصیت‌نامه هایلگنشتاد با تأثر و درماندگی می‌نویسد: «چقدر خود را حقیر می‌دیدم وقتی متوجه می‌شدم کسی که در نزدیکی من است صدای نی‌لیکی را که از دور می‌آید می‌شنود و من هیچ نمی‌شنوم یا او ترانه چو پوانی را که می‌خواند می‌شنود و من باز هم هیچ نمی‌شنوم»

بتهوون نخستین بار در سال ۱۸۰۱ راز کم‌شنوایی خود را طی نامه‌ای برای دوست خویش «آمندا» فاش کرد. وی در آن نامه خاطرنشان کرده است که کم‌شنوایی در نواختن آهنگ و تصنیف موسیقی مشکلی برای

او ایجاد نمی‌کند بلکه در برقراری ارتباط با دیگران اسباب زحمت می‌شود. بتهوون در همان سال مشکل کم‌شنوایی خود را با دوست

بالایی برود. فکین مهیب و محکم او می‌توانست فندق را به آسانی نرم کند. این چهره به بیماری «پاژت» نزدیک است و می‌تواند ناشنوایی بتهوون را با مقبولیت منطقی تری توجیه کند.»

بی‌تردید بتهوون یک نابغه بود. افراد عادی برای درک شنوایی به «حلقه باز خوراند شنوایی» نیازمندند، اما شاید بتوان گفت نابغه‌ای نظیر بتهوون برای خلاقیت به این عامل نیاز نداشته است، زیرا به احتمال زیاد تجزیه و تحلیل نت‌ها در مغز خلاق بتهوون انجام می‌شده است. با وجود آن‌که مطالعات پی‌گیر و پژوهش‌های نوین کوچک‌ترین اثری از کم‌شنوایی فزاینده تون در آثار موسیقی بتهوون ارائه نداده است شیوه خلق آثار عظیم هنری بتهوون علی‌رغم عدم وجود حلقه بازخوراند شنوایی در وی، هنوز در پس ابرهایی از معمای اسرارآمیز باقی مانده است.

بتهوون قلمداد کند، لئوژاکسون در سال ۱۹۱۰ مقاله‌ای منتشر کرد که در آن کری بتهوون ناشی از سفلیس ارثی ذکر شده بود.

یکی دیگر از بیماری‌هایی که به عنوان علت ناشنوایی بتهوون مدنظر پژوهشگران قرار گرفته، بیماری «اتوسکلروز» است.

در آخرین اطلاعات بدست آمده از شبکه جهانی اطلاع‌رسانی (اینترنت)، «آندرو جانگ» Andrew.I.de.Jon «سارکوئیدوز» را مسبب ناشنوایی بتهوون قلمداد می‌کند. در این مقاله آمده که متجاوز از یک قرن پیش سارکوئیدوز شناخته شده بود و بتهوون اولین فردی است که نامش به عنوان فرد مبتلا به آن، به ثبت رسیده است. «سارکوئیدوز» از نظر ریشه لغوی به نوعی از گوشت لخم اطلاق می‌شود. این نامگذاری شاید براساس تظاهرات خاص پوستی در این بیماری باشد. «سارکوئیدوز» بیماری منتشر «گرانولوماتوز» است که علت آن هنوز

ناشناخته مانده است. این بیماری در مواردی به خودی خود از پیشرفت باز می‌ماند و در مواردی هم پیشرفت می‌کند.

علی‌رغم این ادعا، چهره‌ای که رومن رولان در کتاب زندگینامه بتهوون تصویر کرده است، حکایت از بیماری دیگری دارد:

«سر و گردن قوی و استخوان‌بندی نیرومندی داشت. صورت پهن او به رنگ سرخ آجری بود. پیشانی‌ش محکم و برجسته بود. بینی او کوتاه و پهن بود و به پوزه و دماغ شیر شباهت داشت. دهانش ظریف بود ولی لب‌های پایینش می‌خواست بر روی لب

خویش «دکتر وگلر» نیز در میان می‌گذارد و خاطر نشان می‌کند که شنوایی وی طی سه سال اخیر کاهش پیدا کرده است:

«گوش‌هایم روز و شب پیوسته وزوز سر می‌دهند، در حقیقت می‌توانم بگویم که در وضع فلاکت‌باری به سر می‌برم. دو سال است که تقریباً از تمام معاشرت‌های اجتماعی دوری کرده‌ام. زیرا که برایم مقدور نیست که به مردم بگویم: من ناشنوا هستم. اگر من حرفه دیگری داشتم برای من چندان دشوار نبود ولی در حرفه من شرایط وحشتناکی است. در تالار موسیقی باید بسیار نزدیک ارکستر بنشینم، اگر قدری فاصله بگیرم تون‌های بالای آلات موسیقی یا صدای آوازه‌خوان را نمی‌شنوم. شایان دقت است آدم‌هایی هستند که در محاوره اصلاً به وضعیت من توجهی ندارند و ممکن است آنها این را به حساب این‌که مغزم را به کلی از دست داده‌ام بگذارند. اغلب حرف کسی را که آهسته صحبت می‌کند به زحمت می‌شنوم. صداها را می‌شنوم ولی کلمات را نمی‌فهمم. در حالی که کسی «داد بزند غیرقابل تحمل می‌شود. خدا می‌داند که چه به روز من خواهد آمد.»

کم‌شنوایی بتهوون به تدریج افزایش می‌یابد. از سال ۱۸۱۴ به بعد او دیگر قادر نبود صدای نواختن پیانوی خویش را بشنود. بتهوون در سال ۱۸۱۹ به طور کامل کر بود. در نخستین اجرای سمفونی نهم در سال ۱۸۲۴ او رهبر افتخاری گروه ارکستر بود و در کنار رهبر حقیقی ارکستر ایستاد. پس از اختتام برنامه، بتهوون از این موضوع اجرای موسیقی به پایان رسیده بی‌خبر بود و هلهله تحسین‌آمیز شنندگان را که چون رعد در فضای سالن پیچیده بود نمی‌شنید. مجبور شدند او را برگردانند تا ابراز احساسات شنندگان را تماشا کند.

علت ناشنوایی بتهوون

پیش از آن‌که «مک - کیب» Mc-cabe به سال ۱۹۵۸ در مجله گوش و حلق و بینی Annals بیماری سفلیس را علت ناشنوایی



آژانس هواپیمایی
ارشیا



IATA
کیش
همه روزه

هتل و تفریح
هتل و تفریح

دوبی

سوریه
قبرس
ترکیه

تجارت تا ۹ شب

۴۶۵۱۸۱۹ ، ۴۶۶۴۵۵۱ - ۵

EMAIL: ARSHIA @ PAMA . PIR . IR